

## An Inquiry into the Rule of AL-'Ibrah Bi 'Umum AL-Lafzi La Bi Khusus Al-Sababi

*Batoul Salahshour<sup>1</sup>, 'Abbas 'Ali Soltani<sup>2</sup>, Mohammad Hassan Haeri<sup>3</sup>*

1. Ph.D Student, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran  
2. Associate Professor, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

3. Professor, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

(Received: February 9, 2021; Accepted: April 10, 2021)

### Abstract

The rule of "AL-'Ibrah Bi 'Umum AL-Lafzi La Bi Khusus Al-Sababi" is one of the rules of principles of jurisprudence (Usul) that is accepted by the majority of jurists. According to this rule, if a Shari'a ruling is issued generally or particularly on a specific reason, the ruling is generalized to other cases relying on the generality or particularity of the word. However, there are some other opinions in this regard. Using a descriptive-analytical method, the authors of this study aim at examining the existing statements in this regard and explaining the various aspects of this subject. The results of the study indicate that if the ruling issued on a specific case bears a positive generality its generality is valid, but if the ruling issued bears an absolute generality, the absoluteness of the reason as a specific indication prevents from its overall generality and the ruling is assigned to the specific reason.

**Keywords:** Public, Specific, Reason, Absolute, Specification

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۸، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱  
صفحات ۴۳۱-۴۰۷ (مقاله پژوهشی)

## جستاری در قاعده «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب»

بتول سلحشور<sup>۱</sup>، عباسعلی سلطانی<sup>۲\*</sup>، محمدحسن حائری<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲. دانشیار، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۳. استاد، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱)

### چکیده

قاعده «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» از جمله قواعد اصولی است که مورد قبول مشهور است و براساس آن اگر در مورد سببی خاص، حکمی به صورت عام یا مطلق وارد شود، حکم به اعتبار عموم لفظ یا اطلاق آن به مواردی غیر از سبب تعمیم می‌یابد؛ لکن در این زمینه، اقوال دیگری نیز مطرح شده است. نگارندگان در پژوهش حاضر درصددند تا به روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی اقوال موجود در مسئله و تبیین وجوه گوناگون متصور در این زمینه بپردازند. نتایج حاکی از این است که چنانچه حکم وارد شده بر سبب خاص، از عموم وضعی برخوردار باشد، عمومیت آن معتبر است، لکن اگر حکم وارد شده از عموم اطلاقی برخوردار باشد، خصوصیت سبب، به عنوان قرینه صارفه مانع تمامیت اطلاق می‌شود و حکم به سبب خاص اختصاص می‌یابد.

### واژگان کلیدی

تخصیص، خاص، سبب، عام، مطلق.

## ۱. مقدمه

قاعده «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» از جمله قواعدی است که با همین عنوان و عناوین مشابه چون «العبرة بعموم اللفظ دون خصوص المحل» و «خصوص المورد لایخصص الوارد» در اصول فقه مورد بحث واقع شده است.

قاعده مزبور از قواعدی است که نه تنها در جهت استنباط احکام فقهی مورد عنایت فقیهان واقع شده (برای مثال ر.ک طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۷: ۳۷۶؛ بهبهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۲۰۳؛ تستری، بی تا: ۸۴)، بلکه در تبیین مبانی بسیاری از مباحث اصولی نیز به کار گرفته شده است (برای مثال ر.ک حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۲۵۳؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق، ج ۷: ۴۹۲؛ فقیه، ۱۴۰۷ق: ۲۷۳؛ حیدری، ۱۴۲۸ق، ج ۳: ۲۸۳).

در توضیح این قاعده باید گفت چنانچه حکمی صادر شده باشد که سبب صدور آن، واقعه‌ای خاص و جزئی بوده است و حکم عام باشد، به گونه‌ای که شامل مورد سؤال و سایر مصادیقی که عنوان آن سبب بر آنها صادق است شود، در این صورت دو وجه متصور است:

وجه اول: آنچه اعتبار دارد خصوصیت سبب صدور حکم است؛ لذا حکم اگرچه به صورت عام صادر شده لکن تعمیم آن جایز نیست و به سبب صدور اختصاص دارد مگر اینکه دلیل یا قرینه‌ای بر جواز تعمیم وجود داشته باشد.

وجه دوم: آنچه اعتبار دارد عمومیت مسبب یعنی حکم است؛ از این رو اگرچه سبب صدور حکم، خاص است، اصل بر جواز تعمیم حکم است، مگر اینکه دلیل یا قرینه‌ای بر اختصاص حکم به سبب صدور وجود داشته باشد.

مشهور، وجه دوم را پذیرفته و قائل به اعتبار عمومیت مسبب شده‌اند و این مسئله را به عنوان یک قاعده کلی تحت عنوان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب بیان داشته‌اند؛ لکن برخی این قاعده را باطل دانسته و قائل به اعتبار خصوصیت مسبب شده‌اند و برخی نیز قائل به تفصیل هستند.

با مراجعه به متون فقهی و حدیثی درمی‌یابیم بسیاری از آیات و روایاتی که منبع استنباط

احکام به‌شمار می‌روند، بر اسباب خاص وارد شده‌اند که برخی از آنها دارای قرائنی دال بر جواز یا عدم جواز تعمیم حکم صادرشده به مواردی غیر از سبب هستند، لکن در برخی دیگر قرینه‌ای نبوده یا در دلالت قرائن بر عمومیت یا خصوصیت حکم صادرشده اختلاف وجود دارد. یکی از مواردی که برخی آن را قرینه‌ای دال بر جواز تعمیم حکم صادره دانسته‌اند، عام بودن حکم واردشده بر سبب خاص است و مشهور این مسئله را به‌عنوان یک اصل، تحت عنوان «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» پذیرفته‌اند. با عنایت به اینکه آیات و روایات اصلی‌ترین منابع استنباط احکام به‌شمار می‌روند و با توجه به‌وفور آیات و روایات واردشده بر اسباب خاص، پژوهش در خصوص قاعده مزبور و تبیین آن به‌عنوان یکی از مبانی اصلی استنباط احکام از این قسم آیات و روایات امری ضروری به‌نظر می‌رسد. پژوهش حاضر در صدد است تا ضمن بیان تفصیلی اقوال موجود در مسئله و بررسی ادلهٔ مربوطه به تعیین قولی که با مبانی فقهی و اصولی سازگارتر است پردازد.

## ۲. اهداف و پرسش‌های پژوهش

هدف از این پژوهش، دستیابی به این سؤال است که اگر در مورد حادثه یا واقعه‌ای خاص حکمی به‌صورت عام صادر شده باشد؛ یعنی به‌گونه‌ای که به موجب وضع یا اطلاق، شامل موردی غیر از سبب صدور نیز شود، در این صورت به اعتبار عمومیت حکم، تسری حکم به مواردی غیر از سبب نیز جایز است یا به اعتبار خصوصیت سبب، حکم به مورد روایت اختصاص داشته و برای تعمیم نیازمند دلیل دیگر است؟

## ۳. پیشینه پژوهش

جست‌وجو در سامانه‌های معتبر علمی نشان داد که با وجود اهمیت و ضرورت بحث، تاکنون تحقیقی که در آن به تبیین اقوال موجود در خصوص قاعده العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب پرداخته شده باشد، انجام نگرفته است. تنها مقاله‌ای که در این زمینه یافت شد، مقاله‌ای است با عنوان «عمومیت لفظ یا خصوص سبب»، نوشتهٔ دکتر سهیلا پیروفر که در مجله‌ای چاپ نشده، لکن فایل آن در اینترنت موجود است. مقالهٔ مذکور، به

تبیین این قاعده در خصوص اسباب نزول آیات قرآنی پرداخته و با پژوهش حاضر که جنبه اصولی دارد، کاملاً متفاوت است.

#### ۴. مفهوم‌شناسی

##### ۴.۱. عام در لغت و اصطلاح

عام در لغت به معنی شامل و عموم به معنای شمول بوده (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۱۹۹۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۴۲۶؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۶: ۱۲۴) و در اصطلاح عبارت است از لفظی که در مفهوم خود، تمام مصادیقی را که صلاحیت انطباق بر آنها را دارد، شامل می‌شود (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۹).

مقتضای عموم گاه الفاظی است که برای افاده عموم وضع شده‌اند و گاه عموم از طریق مقدمات حکمت استفاده می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۱۱؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴: ۴۵۱)؛ به عبارت دیگر، می‌توان عموم را دو قسم دانست:

##### ۱. عموم وضعی

به عموم و شمولی که از لفظ به سبب وضع آن برای معنای عام استفاده می‌شود، عموم وضعی می‌گویند (مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، ۱۴۲۶ق، ج ۵: ۴۹۲). مقتضی برای عموم وضعی، گاه الفاظ مفردی مانند کل و جمیع هستند که برای افاده عموم وضع شده‌اند و گاه هیئت‌های لفظی مرکب مانند نکره در سیاق نفی و جمع محلی به ال هستند که افاده عموم می‌کنند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۲۱۷-۲۱۶؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴: ۳۰۳-۳۰۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷، ج ۷: ۵۹۷).

##### ۲. عموم اطلاق

به عموم و شمولی که از اطلاق کلام و مقید نبودن آن، از راه مقدمات حکمت استفاده می‌شود، عموم اطلاق می‌گویند (مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، ۱۴۲۶ق، ج ۵: ۴۹۲)؛ مانند عمومی که از اسم مفرد محلی به ال استفاده می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۲۴۵؛ سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

#### ۴.۲. خاص در لغت و اصطلاح

خاص در لغت به معنی غیرشامل و خصوص به معنای عدم شمول و فراگیر بودن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۲۵) و در اصطلاح عبارت است از لفظی که غیر از مدلول خود را شامل نمی‌شود (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۹).

#### ۴.۳. سبب در لغت و اصطلاح

سبب در لغت عبارت است از هر چیزی که با آن به چیز دیگری دست می‌یابد (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۱۴۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۴۵۸) و سبب در اصطلاح عبارت است از آنچه از عدم آن، عدم حکم و از وجود آن وجود حکم لازم می‌آید (سعدی، ۱۴۰۸ق: ۱۶۳).

مراد از سبب در قاعده مورد بحث، رویداد یا سؤالی است که آیه یا روایت در مورد آن یا در پاسخ به آن وارد شده است (هلال، ۱۴۲۴ق: ۷۵ و ۱۶۲).

#### ۵. مفهوم قاعده

مراد از قاعده العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب این است که اگر در مورد رویدادی خاص حکم به گونه‌ای وارد شود که مفید عموم است، عمومیت حکم معتبر است نه خصوصیت سبب و لذا حکم به سبب خاص محدود نیست و تعمیم می‌یابد (بدری، ۱۴۲۸ق: ۲۱۹).

#### ۶. تبیین محل نزاع

در خصوص احکام صادرشده در مورد اسباب خاص چند وجه متصور است:  
الف) گاه حکم در پاسخ به پرسش از واقعه‌ای خاص صادر شده و لفظی که در پاسخ به پرسش ذکر شده فی‌نفسه غیرمستقل است؛ یعنی برای اینکه بر معنایی دلالت کند، باید سؤالی به آن ضمیمه شود؛ خواه این عدم استقلال به اعتبار وضع باشد، مانند قول معصوم(ع) در موردی که از ایشان در مورد بیع رطب در مقابل تمر سؤال شد و ایشان پرسیدند اگر رطب خشک شود از وزن آن کاسته می‌شود؟ پاسخ دادند بله، آنگاه پیامبر

فرمودند جایز نیست (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳: ۳۴۲). خواه به اعتبار عرف این‌گونه باشد، مانند زمانی که کسی می‌گوید همه نزد من هستند؟ و در پاسخ گفته شود آکل نزد تو نیست، این پاسخ عرفاً دلالت دارد بر اینکه همه نزد تو هستند جز آکل.

در چنین مواردی، بنابر اتفاق نظر فقها، اصل بر این است که آن لفظ، در عمومیت و خصوصیت از سؤال تبعیت می‌کند (محقق حلی، ۱۴۲۳ق: ۱۴۶؛ علامه حلی، ۱۳۸۰: ۱۵۱)؛ چنانچه اگر سؤال عام باشد، پاسخ حمل بر عموم می‌شود و اگر سؤال در مورد واقعه‌ای خاص بوده باشد، پاسخ حمل بر همان مورد خاص می‌شود.

ب) گاه حکم در قالب الفاظ مستقل در مورد واقعه‌ای خاص صادر شده است؛ به‌گونه‌ای که دارای معنای تام بوده و دلالت آن بر معنا، متوقف بر انضمام سؤال به آن نیست؛ که در خصوص این وجه، دو صورت متصور است:

۱. گاه حکم، به صورت خاص و جزئی در مورد یک سبب و واقعه معین صادر شده است، مانند صحیحۀ زرارۀ از امام محمدباقر(ع) که زرارۀ می‌گوید: «جسد مردی را نزد حاکم آوردند. گروهی نزد وی شهادت دادند که قاتل فلانی است. حاکم قاتل را به اولیای دم تسلیم کرد تا وی را قصاص کنند. در این لحظه مرد دیگری حضور یافت و گفت مقتول را عمداً کشته‌ام و مشهودعلیه مرتکب قتل نشده است. از امام محمدباقر(ع) در این مورد سؤال کردم ایشان فرمودند: چنانچه کسان مقتول مایل باشند که از مقر قصاص کنند این حق را دارند لیکن نه آنان و نه ورثۀ قاتل (مقر) در صورت قصاص، حق مراجعه به مشهودعلیه برای مطالبۀ نصف دیه را نخواهند داشت و چنانچه کسان مقتول مایل باشند مشهودعلیه را قصاص کنند بر این امر مجاز هستند، اما در مراجعه به «مقر» برای دریافت دیه ذی‌حق نیستند، در عین حال شخص مقر باید نصف دیه را به اولیای دم مشهودعلیه بپردازد...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹: ۱۴۴) و نیز مانند صحیحۀ حلبی از امام صادق(ع) در خصوص واقعه‌ای که در آن مردی نزد دیگری رفت و گفت فلان شخص مرا نزد تو فرستاده تا مالی برایش بفرستی و آن شخص هم مال را به او داد و به فرستنده گفت: نماینده تو نزد من آمد و من فلان مبلغ را به او دادم. فرستنده آن را تکذیب و بیان داشت من او را نفرستادم و او هم چیزی به من نداده و

نماینده ادعا کرد که فرستنده او را فرستاده و مال را به او داده است، امام(ع) فرمودند: چنانچه بینهای باشد که آن شخص فرستاده نشده دستش قطع می‌شود و اگر بینهای نباشد شخص فرستنده سوگند یاد می‌کند و شخصی که مال را داده است مال خود را از نماینده پس می‌گیرد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸: ۲۷۳).

اختلافی میان فقیهان وجود ندارد که اگر سبب و مسبب در عمومیت و خصوصیت یکسان باشند، از عمومیت و خصوصیت آن دو تبعیت می‌شود؛ ازاین‌رو اگر هر دو خاص باشند، حکم صادر شده نیز خاص است، زیرا در این فرض مقتضی برای عموم مفقود است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۶۹؛ علامه حلی، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

۲. گاه حکم، به صورت عام صادر شده است؛ با این توضیح که لفظی که حکم در قالب آن صادر شده است، شامل مورد سؤال و مصادیق دیگری که عنوان آنها با عنوان مورد سؤال، مشترک است و از یک نوع هستند، می‌شود؛ مثل زمانی که معصوم(ع) در پاسخ به پرسش در مورد آب چاه بضاعه می‌فرمایند: خداوند آب را پاک‌کننده آفرید، چیزی آن را نجس نمی‌کند، مگر اینکه رنگ، طعم یا بوی آن تغییر کند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۳۵). در مثال مزبور آب عام است و شامل آب چاه بضاعه و تمام موارد دیگری که عنوان آب بر آنها صدق می‌کند، می‌شود.

نمونه دیگر، موردی است که از امام باقر(ع) درباره شخص نابینایی که چشم انسان بینایی را درآورده بود سؤال شد، حضرت فرمودند: همانا عمد اعمی مانند خطاست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۳۰۲). در این مثال، اعمی عام بوده و شامل شخص نابینایی که سؤال در مورد وی است و سایر نابینایان می‌شود. همچنین می‌توان به صحیحه ابی بصیر اشاره کرد که از امام باقر(ع) نقل می‌کند از ایشان درباره پسری که به همراه زنی مردی را از روی خطا کشته‌اند سؤال شد. حضرت فرمودند: همانا خطای زن و غلام، عمد است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹: ۸۸) که در روایت مزبور زن و غلام، عام بوده و شامل اشخاص موضوع روایت و غیر آنها می‌شوند.

در چنین مواردی این سؤال مطرح می‌شود که خصوصیت سبب معتبر است یا عمومیت



مسبب؟ آیا به موجب خصوصیت سبب صدور حکم، تعمیم حکم به موارد دیگر جایز نیست یا به دلیل عمومیت حکم، تعمیم آن جایز است؟ این همان موضوعی است که ذیل عنوان «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» مورد بحث واقع می‌شود.

باید عنایت داشت که گاه ممکن است قرینه‌ای دال بر عمومیت یا خصوصیت حکم در این‌گونه موارد وجود داشته باشد که در این صورت برحسب قرینه عمل می‌شود؛ برای مثال ذکر علت صدور حکم و تنقیح مناط قطعی یا اولویت می‌تواند قرینه و دلیلی بر عمومیت حکم صادره باشد (ر.ک نراقی، ۱۴۱۷ق: ۷۶۴) و نیز ناسازگار بودن حکم صادرشده با اصول مسلم شرعی می‌تواند قرینه‌ای بر خصوصیت حکم باشد؛ چه اینکه در موارد متعددی مشاهده می‌شود فقیهان به دلیل ناسازگار بودن حکم صادرشده بر اسباب خاص با اصول شرعی قائل به اختصاص حکم به سبب شده‌اند (برای مثال ر.ک فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۳۶؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۲۸۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴: ۲۵۶). لکن بحث در مواردی است که قرینه‌ای بر عمومیت و خصوصیت وجود ندارد، به عبارت دیگر بحث بر این است که در این‌گونه موارد اصل بر اعتبار سبب است یا مسبب؟

## ۷. بیان اقوال در مسئله

در خصوص مسئله مورد بحث چهار قول مطرح است:

قول اول: طبق نظر مشهور اصولیان اگر مورد یا واقعه خاصی سبب جعل حکم شود، خاص بودن مورد یا واقعه، سبب اختصاص حکم به همان مورد نمی‌شود، بلکه آنچه اعتبار دارد لفظی است که در جهت جعل حکم به کار گرفته شده است، چنانکه اگر آن لفظ عام یا مطلق باشد، حکم به اعتبار عموم لفظ و اطلاق آن تعمیم می‌یابد (شیرازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۳۹۴؛ السبکی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۱۶؛ طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۶۹؛ محقق حلی، ۱۴۲۳ق: ۱۴۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۲۱۶؛ قزوینی، ۱۳۷۱: ۳۱۳).

قول دوم: سبب، منحصص مسبب بوده و حکم به همان مورد خاص اختصاص می‌یابد.

این قول به برخی اصحاب شافعی مانند جوینی، مُزَنی، أبو ثور، أبوبکر قفال و محمد بن جعفر الدقاق نسبت داده شده است (شیرازی، ۱۴۰۳ق: ۱۴۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۵). همچنین از مالک بن انس و برخی دیگر از فقیهان عامه به عنوان قائلان به این دیدگاه یاد شده است (الزرکشی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۲۷۵). قول به اعتبار سبب، به شافعی نیز نسبت داده شده، لکن این نسبت از سوی برخی مردود شمرده شده است (شیرازی، ۱۴۰۳ق: ۱۴۵؛ طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۶۸).

قول سوم: برخی میان مواردی که عمومیت لفظ به موجب وضع بوده و مواردی که عمومیت لفظ به موجب اطلاق است قائل به تفصیل شده و اظهار داشته‌اند که عمومیت لفظ تنها در صورتی معتبر است که دلالت لفظ بر عموم به موجب وضع باشد.

در توضیح این دیدگاه گفته شده است: «عمومیت لفظ تنها در صورتی معتبر است که دلالت لفظ بر عموم به موجب وضع باشد لکن اگر به موجب اطلاق باشد، در صورتی که قرینه‌ای دال بر عدم اختصاص وارد به مورد وجود داشته باشد اطلاق تمام است اما اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد، صرف وجود آنچه صلاحیت قرینه واقع شدن را دارد برای اجمال و عدم تمامیت اطلاق کافی است و سبب خاص صلاحیت این را دارد که قرینه‌ی صارفه دال بر عدم اطلاق وارد باشد لذا اصالة الاطلاق منعقد نمی‌شود.» (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۳۴۶).

همچنین بیان شده است: «قاعده العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب در مورد مطلقات جاری نمی‌شود زیرا دلالت آنها بر عموم در بعضی مقامات خاص و به اعتبار برخی امور است و این دلالت با کوچک‌ترین قرینه رفع می‌شود» (خوانساری، ۱۳۱۷: ۵۲). نیز گفته شده است: «دلالت مطلق از دلالت عام ضعیف‌تر است و دلالت مطلقات کتاب بر اطلاق به موجب اجمال، موهون و ضعیف است لذا اگر مطلق برای موردی خاص ثابت شد تعدی از آن مورد جایز نیست زیرا قدر متیقن همان مورد است» (کلباسی، ۱۳۱۷: ۱۶۰) برخی نیز با اشاره به اینکه اگر مسبب، عام اطلاق باشد، قول به اعتبار خصوصیت سبب بعید نیست، قائل به این شده‌اند که لااقل در این‌گونه موارد باید بین عموم و

خصوص توقف کرد (کلباسی، ۱۳۱۷: ۱۲۵). صاحب مفاتیح‌الاصول در این زمینه می‌گوید: «دلالت الفاظ مطلقى مانند مفرد محلی به ال که افاده‌عموم می‌کنند، بر عموم دلالت ضعیفی است که ضرورتاً مانند دلالت لفظ وضع شده برای عموم نیست و لذا به فرد شایع انصراف می‌یابند. پس بعید نیست که گفته شود اصل بر این است که در چنین مواردی خصوصیت سبب معتبر است و این اطلاقات افاده‌عموم نمی‌کنند و یا حداقل در حکم به عمومیت لفظ یا خصوصیت سبب باید توقف نمود» (طباطبایی، ۱۲۹۶: ۴۵۳).

قول چهارم: اگر سبب صدور حکم، سؤال باشد، مسبب اختصاص به محل سؤال دارد، حتی اگر عام باشد؛ لکن چنانچه سبب، وقوع حادثه‌ای باشد، مسبب اختصاص به آن سبب ندارد و تعمیم می‌یابد؛ در بیان علت این دیدگاه آمده است «اگر شارع در خصوص واقعه‌ای ابتداءً و بدون اینکه از آن سؤال شود حکمی را به صورت عام بیان دارد، آنچه عرفاً متبادر می‌شود این است که شارع عام را اراده کرده است لکن اگر در پاسخ به سؤال باشد اینکه شارع ابتداءً به مسئله ورود نکرده و در مقام پاسخ برآمده است ظهور در اختصاص حکم به مورد سؤال دارد» (البخاری، بی تا، ج ۲: ۲۶۶؛ الزرکشی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۲۸۶).

در خصوص قول مزبور باید گفت در مواردی که دلالت عام به موجب وضع است، تبادر عرفی نقشی در تخصیص یا عدم تخصیص ندارد و در مواردی که دلالت عام به موجب اطلاق و به کمک مقدمات حکمت است، در اینکه آیا تقدم سبب بر مسبب، می‌تواند قرینه‌ای بر اختصاص مسبب به سبب باشد یا خیر فرقی نمی‌کند که سبب صدور حکم، سؤال بوده باشد یا وقوع حادثه‌ای باشد، چنانکه اگر حکم در پاسخ به پرسش از واقعه‌ای خاص صادر شود، اختصاص حکم به واقعه متبادر می‌شود، در جایی که حکمی به صورت ابتدایی نیز در مورد واقعه‌ای صادر می‌شود صرف عدم بیان حکم تا قبل از وقوع حادثه خاص و تأخر آن از حادثه جزئی می‌تواند موجب تبادر عرفی اختصاص حکم به آن حادثه شود.

## ۸. ارزیابی ادله

### ۸. ۱. ادله قول مشهور

#### ۸. ۱. ۱. دلیل اول

مقتضی برای عموم موجود و مانع از آن مفقود است (محقق حلی، ۱۴۲۳ق: ۱۴۶؛ علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۵؛ قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲: ۱۴۰؛ طباطبایی، ۱۲۹۶: ۴۵۳؛ طباطبایی الحکیم، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۳۴۲؛ منصوری، ۱۴۲۷ق، ج ۴: ۹۴)؛ توضیح اینکه عام دلالت بر عموم می‌کند و چیزی که بتواند مانع این دلالت شود وجود ندارد؛ سبب خاص نیز هیچ‌گونه دلالتی بر تخصیص ندارد تا مانع از دلالت عام شود و ذکر سبب با اعتبار عمومیت مسبب منافاتی ندارند (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۲۱۶).

در این مورد گفته شده است: «عمومیت لفظ معتبر است، زیرا مقتضی برای عموم موجود است و وارد شدن عام در محل خاص مانع این عمومیت نمی‌شود چراکه سبب خاص به هیچ‌یک از دلالت‌های سه‌گانه (مطابقه، تضمن و التزام) بر تخصیص دلالت نمی‌کند و منافاتی نیز بین سبب خاص و مسبب عام وجود ندارد تا در این تنافی بنا بر تخصیص نهاده شود. به‌علاوه در موارد تنافی عام و خاص، در صورتی بنا بر تخصیص نهاده می‌شود که عام و خاص برابر باشند لکن خاص ضعیف نمی‌تواند عام صحیح را تخصیص بزند؛ همچنان که آنچه موافق تقیه است نمی‌تواند مخالف با تقیه را تخصیص بزند و مخالف قرآن، موافق قرآن را تخصیص نمی‌زند و همان‌گونه که آنچه متن یا دلالت آن ضعیف است نمی‌تواند مخصص قوی باشد» (بهبهانی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۶).

این دلیل مبتنی بر دو مقدمه است که در صورت تمامیت این دو مقدمه استدلال مزبور صحیح است:

#### ۸. ۱. ۱. ۱. مقدمه اول: مقتضی برای عموم، موجود است.

همان‌گونه که گذشت، مقتضای عموم گاه الفاضلی است که برای افاده عموم وضع شده‌اند و گاه عموم از اطلاق کلام استفاده می‌شود؛ به عبارت دیگر، عموم گاه وضعی است و گاه

اطلاقی. حکم عام صادرشده بر سبب خاص نیز گاه دربردارنده الفاظ وضع شده برای عام است و گاه عمومیت آن از اطلاق استفاده می‌شود.

۸. ۱. ۱. ۲. مقدمه دوم: امری وجود ندارد تا مانع اثر مقتضی شود.

علامه حلی در مورد این مقدمه، استدلال محمد بن ابی بکر رازی، فقیه حنفی، را این‌گونه بیان داشته است که «مانعی در اینجا موجود نیست مگر خصوص سبب که صلاحیت مانعیت ندارد» (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۶).

حال باید دید صلاحیت مانعیت خصوصیت سبب نسبت به هریک از مقتضیات عموم چگونه است؟ و این همان سؤالی است که می‌تواند در تبیین دیدگاه سوم نیز مفید واقع شود، چراکه دیدگاه مزبور متوقف بر تفاوت تأثیر خصوصیت سبب نسبت به مقتضیات عموم است.

#### الف) مانعیت خصوصیت سبب نسبت به عموم وضعی

دلیل عامی که عموم آن وضعی است حجتی تام و مستقل است و تنها، دلیلی خاص که واجد مفهوم است می‌تواند با این عام تنافی داشته و بر آن مقدم شده و مانع حجیت آن شود (محمدی، بی تا، ج ۱: ۳۱۷)؛ حال آنکه خصوصیت سبب دارای مفهومی که صلاحیت تخصیص داشته باشد نیست، چراکه اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند و نمی‌توان گفت چون حکم عام در این مورد خاص ثابت شده است، برای موارد دیگر ثابت نمی‌شود؛ لذا عام بر عموم خودش باقی خواهد ماند و در مواردی که عمومیت مسبب به موجب الفاظ وضع شده برای عموم است، خصوصیت سبب نمی‌تواند مانع تأثیر عام شود؛ همان‌گونه که برخی فقها نیز اشاره کرده‌اند نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که دلالت عام در مورد سبب خاص، قوی‌تر از دلالت آن در غیر سبب است (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۸)، نه اینکه در غیر سبب دلالتی نداشته باشد. چنانچه گفته شود اینکه مسبب عام بعد از سبب خاص ذکر شده است اشعار دارد به اینکه مسبب اختصاص به سبب دارد (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۶)، در پاسخ گفته می‌شود در مواردی که عموم وضعی است،

صرف اشعار داشتن مانع دلالت عام بر عموم نمی‌شود، زیرا همان‌گونه که گذشت دلیل عامی که عموم آن وضعی است حجتی تام است و تنها، دلیلی خاص که واجد مفهوم است، می‌تواند مانع حجیت آن شود.

#### (ب) مانعیت خصوصیت سبب نسبت به عموم اطلاق

بنابر نظر جمع کثیری از اصولیان با توجه به اینکه دلالت مطلق بر عموم و شمول، وضعی نبوده و به کمک مقدمات حکمت است، دلالتی ضعیف است و صرف وجود آنچه صلاحیت قرینه واقع شدن را دارد، برای اجمال و عدم تمامیت اطلاق کفایت می‌کند (خوانساری، ۱۳۱۷: ۵۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۲: ۱۹۳)؛ چنانکه در تفاوت عام و مطلق گفته شده است: «عموم نسبت به اطلاق وضع محکم‌تری دارد و کمتر در معرض تزلزل است و برای شکستن حریم عموم، مخصص محکم و قابل توجهی لازم است درحالی که مطلق از چنین استحکامی برخوردار نیست و بیشتر در معرض تقیید و محدود شدن است، یعنی شمول اطلاق در سایه مقدمات حکمت است و هرگاه یکی از این مقدمات متزلزل شود شمول اطلاق متزلزل می‌شود، اما عام این‌طور نیست و شمولش ناشی از وضع است» (محقق داماد، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۰۳).

در این مورد که آیا سبب خاص صلاحیت قرینه واقع شدن برای عدم تمامیت اطلاق را دارد یا خیر، شماری از اصولیان به صلاحیت سبب برای منع دلالت اطلاق بر شمول تصریح کرده و سبب خاص را قرینه صارفه دال بر عدم اطلاق دانسته‌اند (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۳۴۵). برخی نیز با اشاره به اینکه بعید نیست در چنین مواردی اصل بر اعتبار خصوصیت سبب باشد، اظهار داشته‌اند در مواضع مزبور، می‌بایست حداقل در حکم به عمومیت لفظ یا خصوصیت سبب توقف کرد (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۴۵۳؛ کلباسی، ۱۳۱۷: ۱۲۵). به نظر می‌رسد ورود مطلق پس از سبب و مقدم بودن سبب بر مسبب، به اختصاص مسبب به سبب اشعار دارد؛ چنانکه برای مثال اگر پس از صحبت کردن دو شخص در مورد گوشت گوسفند، یکی از ایشان از دیگری بخواهد برای او گوشت بخرد، مقدم بودن صحبت ایشان بر این درخواست به اختصاص تقاضا نسبت به گوشت گوسفند اشعار دارد

و هرچند در عام وضعی صرف اشعار داشتن مانع دلالت عام نمی‌شود، لکن در مورد عام اطلاقی، با عنایت به ضعف دلالت مطلق بر شمول، اشعار می‌تواند موجب تزلزل مقدمات حکمت و اطلاق شود.

### ۸. ۱. ۲. دلیل دوم

اجماع: صحابه و تابعان و علمای پس از ایشان همواره به عموماتی که در مورد اسباب خاص وارد شده‌اند عمل کرده‌اند؛ چنانکه بیشتر عمومات در آیات قرآن بر اسباب خاص وارد شده و مورد تمسک علما واقع شده‌اند (شیرازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۳۹۵؛ علامه حلی، ۱۳۸۰: ۱۵۱)؛ این عمل کردن اصحاب و علما بیانگر اجماع ایشان بر عدم اختصاص عام به سبب خاص است (السبکی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۱۶؛ قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲: ۱۴۰).

دو ایراد بر این دلیل وارد می‌شود: اولاً چنین اجماعی محقق نیست، زیرا موارد زیادی را نیز می‌توان یافت که اگرچه برخی احکام در قرآن کریم با الفاظ عام وارد شده‌اند، لکن بر اسباب خاص تطبیق داده شده‌اند (برای مثال ر.ک سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۳۰؛ طبرسی، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ۲۵۵-۲۵۰؛ معرفت، ۱۳۷۷: ۱۰۵ و ۱۰۷). چنانچه گفته شود احتمال دارد علت تطبیق بر اسباب خاص، وجود قرینه بوده باشد، در پاسخ گفته می‌شود همین احتمال در مورد عمل به عمومات نیز وجود دارد؛ ثانیاً عمل کردن علما به عمومات قرآنی به این دلیل بوده است که بیان احکام مزبور از طریق وحی این ظن را به دنبال دارد که آنها به وقایع مذکور اختصاص ندارند (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۷) و اجماع متکی بر ظن، نوعی از اجماع مدرکی است که در کتب اهل سنت از آن به عنوان اجماع ظنی یاد شده است و اجماع مدرکی نزد امامیه فاقد اعتبار است.

### ۸. ۱. ۳. دلیل سوم

مسبب عام اگر بدون سبب ذکر شود، دلالت بر عموم می‌کند و این دلالت بر عموم به موجب اقتضای خود عام است، نه اینکه به موجب عدم سبب خاص باشد و عدم سبب در دلالت‌های لفظی جایگاهی ندارد و دلالت عموم، لفظی است و وقتی دلالت مسبب بر

عموم مستفاد از لفظ باشد، لفظ خواه با وجود سبب وارد شود خواه در عدم سبب وارد شود دلالت بر عموم می‌کند (شیرازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۳۹۴).

به این استدلال نیز خدشه وارد می‌شود؛ از این حیث که هرچند در مورد عام وضعی، دلالت الفاظ بر عموم در فرض مجرد و اقتران یکسان است، لکن در خصوص عموم اطلاقی، این دلالت در صورت مجرد و اقتران متفاوت است؛ همان‌گونه که در حقیقت و مجاز این گونه است (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۳۳۷) و اینکه لفظی در فرض مجرد و عدم وجود سبب، حمل بر اطلاق شود منافاتی ندارد با اینکه همان لفظ در فرض انضمام به چیز دیگری از قبیل سبب خاص، دلالت بر اطلاق نداشته باشد.

#### ۸. ۱. ۴. دلیل چهارم

عرف؛ در نتایج الافکار آمده است: «در مواردی که سبب صدور خطاب، سؤالی است که پاسخ اعم از مورد سؤال در محل سؤال است، عمومیت لفظ معتبر است نه خصوصیت سبب و دلیل آن عرف است» (قزوینی، ۱۲۵۸، ج ۱: ۹۲)

ضعف این استدلال روشن است، زیرا همان‌گونه که اشاره شد، عرف در بسیاری موارد، به اعتبار خصوصیت سبب حکم می‌کند؛ چنانکه اگر شخصی پس از سخن کسی که می‌گوید «نزد من غذا خوردی»، سوگند بخورد «به خدا سوگند غذا نخوردم»، حنث قسم نسبت به تمام غذاهایی که خورده است، واقع نشده بلکه تنها نسبت به غذایی که نزد آن شخص خورده واقع می‌شود و عرف سبب این تخصیص می‌شود.

#### ۸. ۱. ۵. دلیل پنجم

عمومیت لفظ معتبر است، زیرا اگر سؤال عام باشد و جواب خاص باشد خصوصیت جواب معتبر است؛ برای مثال اگر از وضو گرفتن با آب، سؤال شود و در پاسخ گفته شود آب دریا طهور است، خصوصیت پاسخ معتبر است نه عمومیت سؤال؛ لذا برعکس آن نیز درست است و اگر سؤال خاص باشد و جواب عام باشد جواب معتبر است (شیرازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۳۹۴).



چنین استدلالی، قیاس است که نزد فقیهان امامیه اعتباری ندارد.

## ۸. ۲. ادله مخالفان مشهور

### ۸. ۲. ۱. دلیل اول

اگر گفته شود که پاسخ بر عمومیت خود باقی است، مطابقت بین سؤال و جواب از بین می‌رود (السبکی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۲۹).

این استدلال دو ایراد دارد؛ اولاً، مطابقت بین سؤال و جواب با افاده آنچه مقتضی سؤال است حاصل می‌شود و اینکه پاسخ، بیش از این مقدار را افاده کند منافاتی با مطابقت ندارد؛ به عبارت دیگر، پاسخ صحیح، پاسخی است که شامل آنچه مورد سؤال واقع شده است بشود؛ اگرچه غیر مورد سؤال را نیز در برگیرد (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۷۲؛ قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲: ۱۴۰). دیگر اینکه، عدول کردن از سؤال در جواب، امری جایز است؛ چه اینکه اگر سائل بپرسد که «آیا شرب آب، خوردن طعام و صید کردن حلال است؟» و در پاسخ گفته شود که «خوردن طعام، واجب و شرب آب، مستحب و صید کردن، حرام است»، تبعیت کردن از این احکام ضروری است، هرچند سؤال از اباحه بوده و حکمی که در پاسخ آمده، وجوب و حرمت و استحباب است (غزالی، بی تا: ۴۴۴).

### ۸. ۲. ۲. دلیل دوم

اگر پاسخ به غیر از سبب نیز تعمیم یابد، تخصیص سبب و اخراج آن (از حکم عام) با اجتهاد جایز است همان‌گونه که در غیر آن جایز است و اگر حکمی عام باشد، می‌توان با اجتهاد، هر موردی را تخصیص زد حتی سبب را؛ تالی باطل است یعنی تخصیص سبب جایز نیست و مقدم نیز باطل است (غزالی، بی تا: ۴۴۴؛ السبکی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۲۴).

در این مورد گفته می‌شود که عدم جواز اخراج سبب به این دلیل است که آن مورد، به منزله مورد منصوصی است که در شمولیت عام نسبت به آن قطع وجود دارد و هیچ اختلافی نیست در اینکه پاسخ عام شامل سبب می‌شود و نزاع در این است که آیا شامل غیر سبب نیز می‌شود یا خیر (قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲: ۱۴۱).

### ۸. ۲. ۳. دلیل سوم

اگر عام به سبب اختصاص نداشته باشد، نقل سبب و اهتمام راویان در ضبط و تدوین روایات چه فایده‌ای دارد؟ این امر، دلیلی جز اختصاص مسبب به آن ندارد (السبکی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۲۸).

این دلیل نیز مردود است، زیرا فواید بسیاری برای نقل سبب متصور است: از جمله ۱. شناخت شأن ورود حکم، ۲. دانستن اینکه سبب، مصداقی است که قطعاً مشمول حکم می‌شود؛ مبدا با اجتهاد خارج شود، ۳. شناخت سیره‌ها و حکایت‌ها (غزالی، بی‌تا: ۴۴۴؛ قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲: ۱۴۱).

### ۸. ۲. ۴. دلیل چهارم

اگر کسی پس از سخن کسی که می‌گوید «نزد من غذا خوردی»، سوگند بخورد «به خدا سوگند غذا نخوردم» حنث قسم نسبت به تمام غذاهایی که خورده است، واقع نشده بلکه تنها نسبت به غذایی که نزد آن شخص خورده واقع می‌شود. حال آنکه اگر سبب، مخصص عام نباشد حنث قسم نسبت به تمام غذاهایی که خورده است، حاصل می‌شود و حال آنکه بطلان این موضوع نزد فقها اتفاقی است (السبکی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ۱۲۹).

این مثال از مواردی است که پاسخ سؤال غیرمستقل بوده و برای دلالت بر معنا وابسته به سؤال است؛ چه اینکه عرف در چنین مواردی بر اختصاص پاسخ به مورد سؤال حکم می‌کند.

### ۹. نتیجه

از مجموع مطالب مذکور می‌توان استفاده کرد که سه دیدگاه شایان توجه در خصوص قاعده العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب وجود دارد:

دیدگاه اول: مشهور قائل به تمامیت قاعده بوده و در مواردی که حکمی عام در مورد سببی خاص صادر شده است، عمومیت حکم را معتبر می‌دانند. این قول مبتنی بر چند دلیل است؛ دلیل اول که وجود مقتضی برای عموم و مفقود بودن مانع است اخص از مدعا بوده

و هر چند اعتبار عمومیت حکم رادر مواردی که حکم صادر شده از عموم وضعی برخوردار است، اثبات می‌کند، اما توان اثبات ادعا در مواردی را که حکم از عموم اطلاقی برخوردار است ندارد؛ زیرا خصوصیت سبب مانع تمامیت اطلاق است. دلیل دوم مشهور اجماع عملی است که به دلیل وجود موارد نقض و مدرکی بودن باطل است. دلیل سوم ایشان مبنی بر اینکه دلالت مسبب بر عموم مستفاد از لفظ بوده و لفظ خواه با وجود سبب وارد شود، خواه در عدم سبب وارد شود دلالت بر عموم می‌کند نیز تنها در مواردی که حکم صادر شده از عموم وضعی برخوردار است، پذیرفته می‌شود. دلیل دیگر عرف است که ضعف آن روشن است، زیرا عرف در بسیاری موارد، به اعتبار خصوصیت سبب حکم می‌کند و آخرین دلیل ایشان مبنی بر اینکه اگر سؤال عام باشد و جواب خاص باشد، خصوصیت جواب معتبر است؛ از این رو برعکس آن نیز درست است و اگر سؤال خاص و جواب عام باشد، جواب معتبر است، قیاس محض است که نزد امامیه اعتباری ندارد.

دیدگاه دوم: برخی معتقدند که سبب، مخصص مسبب است و حکم به همان مورد خاص اختصاص می‌یابد و ادله‌ای نیز بیان داشته‌اند؛ اولین دلیل، عدم مطابقت سؤال و جواب در فرض اعتبار عمومیت مسبب است که دو پاسخ دارد؛ اولاً، اینکه پاسخ، افزون‌بر مورد سؤال شامل غیر مورد سؤال نیز شود، منافاتی با صحت پاسخ ندارد و دیگر اینکه، عدول کردن از سؤال در جواب، امری جایز است؛ دلیل دوم، عدم جواز اخراج سبب از حکم عام است که گفته شد این امر به این دلیل است که سبب خاص، به منزله مورد منصوصی است که در شمولیت عام نسبت به آن قطع وجود دارد و این منافاتی با عام بودن مسبب ندارد. دلیل سوم مبنی بر اینکه اگر عام به سبب اختصاص نداشته باشد، نقل سبب فایده‌ای نخواهد داشت مردود است، زیرا فواید بسیاری برای نقل سبب متصور است. دلیل آخر ایشان این است که اگر کسی پس از سخن کسی که می‌گوید «نزد من غذا خوردی»، سوگند بخورد «به خدا سوگند غذا نخوردم» حث قسم نسبت به تمام غذاهایی که خورده است، واقع نشده، بلکه تنها نسبت به غذایی که نزد آن شخص خورده واقع می‌شود؛ لکن این مثال از مواردی است که عرف بر تخصیص دلالت می‌کند.

دیدگاه سوم: برخی معتقدند که چنانچه دلالت لفظ بر عموم به موجب وضع باشد، عمومیت مسبب معتبر است، لکن اگر دلالت لفظ بر عموم به موجب اطلاق باشد، عمومیت آن معتبر نیست. این دیدگاه با توجه به آنچه ذیل دلیل اول قول نخست بیان شد، صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در مواردی که عمومیت مسبب وضعی است مقتضی برای عموم موجود و مانع از آن مفقود است، از این رو به اعتبار عمومیت مسبب، حکم می‌شود و اصل بر تسری حکم است، مگر اینکه دلیلی بر عدم تسری وجود داشته باشد و در مواردی که عمومیت مسبب اطلاق است، با توجه به وجود سبب خاص به‌عنوان قرینه‌ای بر اختصاص حکم به سبب و عدم تمامیت اطلاق، اصل بر عدم تسری مسبب است، مگر اینکه دلیلی بر تسری اقامه شود.



## کتابنامه

۱. ابن فهد حلی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر.
۳. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). *کفایة الأصول*، قم: مؤسسه آل‌البيت (ع).
۴. البخاری، عبدالعزیز بن أحمد (بی‌تا). *کشف الأسرار شرح أصول البزدوی*، تهران: دارالکتب الاسلامی.
۵. بدری، تحسین (۱۴۲۸ق). *معجم مفردات اصول الفقه المقارن*، تهران: فرهنگ مشرق زمین.
۶. بهبهانی، محمد باقر بن محمد (۱۴۱۵ق). *الفوائد الحائریة*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۷. ----- (۱۴۱۹ق). *الحاشیة علی مدارک الأحکام*، قم: مؤسسه آل‌البيت (ع).
۸. تستری، اسدالله (بی‌تا). *مقایس الأنوار و نفائس الأسرار*، قم: مؤسسه آل‌البيت (ع).
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). *الصحاح*، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۰. حائری اصفهانی، محمد حسین (۱۴۰۴ق). *الفصول الغروبیة فی الأصول الفقهیة*، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة.
۱۱. حیدری، کمال (۱۴۲۸ق). *الدروس شرح الحلقة الثانیة*، قم: دار فراق.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *تفصیل وسائل الشریعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل‌البيت (ع).
۱۳. خوانساری، محمد هاشم (۱۳۱۷ق). *مبانی الأصول*، قم: مؤلف.
۱۴. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). *محاضرات فی اصول الفقه*، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۱۵. الزرکشی، أبو عبدالله بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۴۱۴ق). *البحر المحیط فی أصول الفقه*، بیروت: دارالکتبی.

۱۶. سبحانی، جعفر (۱۳۸۷). *الموجز فی اصول الفقه*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۱۷. السبکی، أبو نصر تاج الدین عبدالوهاب بن علی (۱۴۱۹ق). *رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب*، بیروت: عالم الكتب.
۱۸. سعدی، ابوجیب (۱۴۰۸ق). *القاموس الفقهي لغة واصطلاحا*، دمشق: دارالفکر.
۱۹. سیوطی، جلال الدین (۱۳۶۳). *الإتقان فی علوم القرآن*، قم: منشورات الرضی.
۲۰. شهیدثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۶ق). *تمهید القواعد الأصولیة و العریبة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۱. شیرازی، ابواسحاق ابراهیم بن علی (۱۴۰۳ق). *التبصره فی اصول الفقه*، دمشق: دارالفکر.
۲۲. ----- (۱۴۰۸ق). *شرح اللمع فی اصول الفقه*، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
۲۳. صدر، محمدباقر (۱۴۰۸ق). *مباحث الأصول*، قم: مقرر.
۲۴. طباطبایی الحکیم، محمدسعید (۱۴۲۸ق). *الکافی فی اصول الفقه*، بیروت: دارالهمال.
۲۵. طباطبایی، علی بن محمد (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۲۶. طباطبایی، محمدبن علی (۱۲۹۶ق). *مفاتیح الأصول*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۵ق). *جوامع الجامع فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت: دارالأضواء.
۲۸. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۲۹. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۷ق). *العدة فی أصول الفقه*، قم: محمدتقی علاقبندیان.
۳۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۰). *تهذیب الوصول الی علم الأصول*، لندن: مؤسسه الامام علی (ع).
۳۱. ----- (۱۴۲۵ق). *نهاية الوصول الی علم الأصول*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۳۲. غزالی، أبی حامد محمد (بی تا). *المستصفی من علم الاصول*، ریاض: سدره المنتهی.

۳۳. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۷). *سیری کامل در اصول فقه*، قم: فیضیه.
۳۴. فخرالمحققین، محمدبن حسن (۱۳۸۷ق). *ایضاح الفوائد*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۵. فقیه، محمدتقی (۱۴۰۷ق). *قواعد الفقیه*، بیروت: دار الأضواء.
۳۶. قزوینی، ابراهیم بن محمد (۱۲۵۸ق). *نتائج الافکار*، بمبئی: مؤلف.
۳۷. ----- (۱۳۷۱ق). *ضوابط الأصول*، قم: مؤلف.
۳۸. قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۳۰ق). *القوانین المحکمة فی الأصول*، قم: احیاء الکتب الاسلامیه.
۳۹. کلباسی، محمدبن محمد ابراهیم (۱۳۱۷ق). *رسالة فی حجية الظن*، نرم‌افزار جامع اصول فقه، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۴۰. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۴۱. محقق داماد، مصطفی (۱۳۶۲). *مباحثی از اصول فقه*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۲. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ق). *معارض الأصول*، لندن: مؤسسه امام علی (ع).
۴۳. محمدی، علی (بی تا). *شرح اصول استنباط*، قم: دارالفکر.
۴۴. مظفر، محمدرضا (۱۳۷۵). *اصول الفقه*، قم: اسماعیلیان.
۴۵. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷). *تفسیر و مفسران*، قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
۴۶. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). *مجمع الفائدة و البرهان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق). *انوار الأصول*، قم: مدرسه امام علی (ع).
۴۸. منصور، ایاد (۱۴۲۷ق). *البيان المفید فی شرح الحلقة الثالثة من حلقات علم الأصول*، قم: حسنین (ع).
۴۹. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع) (۱۴۲۶ق). *فرهنگ فقه فارسی*، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۵۰. موسوی قزوینی، علی (۱۴۲۷ق). *تعلیقہ علی معالم الأصول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۵۱. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). *فوائد الأصول*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۵۲. نراقی، احمد (۱۴۱۷ق). *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵۳. نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت: مؤسسه آل البيت(ع).
۵۴. هلال، هیثم (۱۴۲۴ق). *معجم مصطلح الأصول*، بیروت: دارالجلیل.

## References

1. Akhund Khorasani, Mohammad Kazem. (1۹۸۹). *Kefaya al-Osul*, Qom: Al-Bayt Foundation. (in Arabic)
2. Al-Bukhari, Abdul Aziz bin Ahmad. (n.d.). *Kashf al-Asrar*. Tehran: Dar Al-Kotob Al-Islami. (in Arabic)
3. Al-Ghazali, Abi Hamed Mohammad. (n.d.). *Mustasfi*. Riyadh: Sedrato AlOmontaha. (in Arabic)
4. Allamah Al-Hilli, nnnnn nnn ūū suf. (2001). *Tahdhīb al-wuṣūl ilā 'ilm al-uṣūl*, London: Imam Ali Institute. (in Arabic)
5. Allamah Al-Hilli, nnnnn nnn ūū suf. (2004). *Nehayah al-wuṣūl ilā 'ilm al-uṣūl*, Qom: Imam Sadiq Foundation. (in Arabic)
6. Al-Saboki, Abu Nasr Tajuddin Abdul Wahab bin Ali. (1999). *rafae alhajib ean mukhtasir abn alhajibi*. Beirut: Alam al-Kitab. (in Arabic)
7. Al-Zarkashi, Abu Abdullah Badruddin Muhammad bin Abdullah. (1994). *al-bahr almuhit fi 'usul*, Daral-Kitbi. (in Arabic)
8. Badri, Tahsin. (2007). *Dictionary of Vocabulary of the Fundamentals of Comparative Fiqh*. Tehran. (in Arabic)
9. Behbahani, Muhammad Daqer bin Muhammad. (1999). *Hashiyah bar Madarik al-ahkam*, Qom: Al-Albayt Foundation. (in Arabic)
10. Behbahani, Muhammad Daqer bin Muhammad. (1995). *Al-favaeid Al-haeriyah*, Qom: The Islamic Thought Collector. (in Arabic)
11. Fakhr al-Muhaqiqin, Muhammad bin Hassan. (1968). *Izah Al-Favaeid*, Qom: Ismaili Foundation. (in Arabic)
12. Faqih, Mohammad Taghi. (1987). *rules of jurisprudence*. Beirut. (in Arabic)
13. Fazil Lankarani, Mohammad. (1998). *A Complete Guide to the Principles of Jurisprudence*, Qom: Faizieh. (in Persian)
14. Haeri Isfahani, Mohammed Hussain. (1984). *Al-Fosul Al-Gharwiyyah*, Qom. (in Arabic)
15. Heidari, Kamal. (2007). *Al-Dorous*, Qom. (in Arabic)
16. Hilal, Heisam. (2003). *Glossary term assets*. Beirut. (in Arabic)
17. Hurr al-Amili, Muhammad bin Hassan. (1989). *Tafṣīl wasā'il al-shī'a ilā taḥṣīl masā'il al-sharī*, Qom: the Al-Bayt Foundation. (in Arabic)
18. Ibn Fahd al-Hilli Ahmad bin Muhammad. (1987). *al-muhadhdhab al-bari*. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)



19. Ibn Manzur, Muhammad bin Mokrem. (1994). *Lisan Al-Arab*, Beirut: Dar Al Fikr. (in Arabic)
20. Jawhari, Ismail bin Hamad. (1990). *As-Sahah*, Beirut: Dar al-ilm lilmalayin. (in Arabic)
21. Kalbasi, Muhammad ibn Muhammad Ibrahim. (1900). *risalat fi hujiyat al-zan*. (in Arabic)
22. Khansari, Muhammad Hashem. (1900). *mabanaa al'usul*. Qom: author. (in Arabic)
23. Khoei, Abu al-Qasim. (2002). *Mohazarat Fi Osul al-Fiqh*, Qom. (in Arabic)
24. Koleini, Muhammad bin Ya'qub. (1987). *Al-Kafi*, Tehran: Islamic Library. (in Arabic)
25. Ma'refat, Mohammad Hadi. (1998). *Al-Tafsir wa-al-Mufasssirun*, Qom: Al-Tamheed Cultural Institute. (in Arabic)
26. Makarem Shirazi, Naser. (2007). *Anwar al-Osul*, Qom. (in Arabic)
27. Mansoury, Ayad. (2006). *Al-bayan al-mufid fi sharh Al-halqat Al-thalithih min Halqat eilm Al-usul* (for Sadr), Qom: Hassanin, peace be upon them. (in Arabic)
28. Mohaghegh Damad, Mostafa. (1983). *Discussions of the Principles of Jurisprudence*. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center. (in Persian)
29. Mohammadi, Ali. (n.d.). *Description Osul estinbat*. Qom: Dar al-Fikr. (in Arabic)
30. Mohaqeq Hilli, Jafar Ibn Hassan. (2002). *Ma'arij al-Osul*, London: Imam Ali (AS) Institute. (in Arabic)
31. Moqaddas Ardabili, Ahmad bin Muhammad. (1983). *Majma Al-Faida va Al-Burhan*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
32. Musawi Qazvini, Ali. (2006). *Taliqat Ala Maalem al-Osul*, Qom. (in Arabic)
33. Muzaffar, Mohammad Reza. (1996). *Principles of Jurisprudence*, Qom: Ismailis. (in Arabic)
34. Naini, Mohammed Hussain M. (1957). *Favaeid al-Osul*, Qom: Seminary Teachers Association. (in Arabic)
35. Naraqi, Ahmad. (1997). *'Awa'id al-ayyam min muhimmat al-ahkam*, Qom: Islamic Propagation Office. (in Arabic)
36. Nuri, Hussein Ibn Muhammad Taqi. (1988). *Mustadrak al-wasa'il*, Beirut: The Ahl al-Bayt Foundation.
37. Qazvini, Ibrahim bin Muhammad. (1952). *Zavabit al-Osul*. Qom. (in Arabic)
38. Qazwini, Ibrahim bin Muhammad. (1842). *the results of ideas*, Bambai: author. (in Arabic)
39. Qomi, Abu al-Qasim bin Muhammad Hassan. (2009). *Al-qawanin al-mahkamat fi al-'osul*, Qom: The revival of Islamic books. (in Arabic)
40. Sadr, Mohammad Baqir. (1988). *Mabahes al-Osul*, Qom: Reporter. (in Arabic)
41. Shahid sani, Zein al-din bin Ali. (1996). *Tamhido al-qavaeid al-usuliyah va al-arabiyyah*, Qom: Islamic Propagation Office Seminary. (in Arabic)
42. Shirazi, Abu Ishaq Ibrahim bin Ali. (1983). *Altabsarih fi al-osul al-fiqh*, Damascus: Dar Al-Fikr. (in Arabic)
43. Shirazi, Abu Ishaq Ibrahim bin Ali. (1988). *Sharh al-Lama 'fi Usul al-Fiqh*,

- Beirut: Dar al-Gharb al-Islamiyya. (in Arabic)
44. Suyuti, Jalal al-din. (1984). *Al-itqan fi Ulum Al- Qur'an*, Qom: Al-Radhi Publications. (in Arabic)
45. Soadi, Abu Jabib. (1988). *Dictionary of jurisprudence for words and terms*, Damascus: Dar al-Fikr. (in Arabic)
46. Sobhani, Jafar. (2008). *Al-Mujiz*, Qom. (in Arabic)
47. Tabarsi, Fazl Ibn Hassan. (1985). *Jame'at Al-Jami` fi Tafsir of the Glorious Qur'an*, Beirut: Dar Al-Adwa. (in Arabic)
48. Tabatabai, Ali Ibn Muhammad. (1998). *Riyadh Al-Masa'il*, Qom: Al-Albayt Foundation. (in Arabic)
49. Tabatayi Al-Hakim, Muhammad Saeid. (2007). *Al-Kafi fi Usul Al-Fiqh*, Beirut: Al-Hilal. (in Arabic)
50. Tabatayi, Muhammad Ibn Ali. (1879). *Mafatiho Al-Usul*, Qom: The Al-Bayt Foundation. (in Arabic)
51. Testari, Asadollah. (n.d.). *Maqabes Al-Anvar va Nafaes Al-Asrar*, Qom: Al-Al-Bayt Foundation. (in Arabic)
52. The Institution of the Encyclopedia of Islamic Jurisprudence, the Righteousness of the Doctrine of the People of the House. (2005). *Dictionary of jurisprudence in Persian*, Qom: The Institution of the Department of Knowledge of Islamic Jurisprudence. (in Persian)
53. Toraihi, Fakhruddin. (1996). *majmae al-bahrayn*, Tehran: The Book of Froshi Mortadawi. (in Arabic)
54. Tusi, Muhammad bin Hassan. (1997). *Oddat Al-osul*, Qom: Muhammad Taqi Alaqbandian. (in Arabic)